

دکتر دیو متیوسون، هرمنوتیک، درس یازدهم، نقد ویرایش

دیو متیوسون و تد هیلدبرانت ۲۰۲۴ ©

در جلسه گذشته، ما در مورد نقد شکلی در عهد عتیق و عهد جدید بحث می‌کردیم و در پایان، به نقد شکلی در عهد جدید و به ویژه توسعه آن در مطالعات انجیل پرداختیم. و گفتیم که نقد شکلی که در مطالعات انجیل ظهور کرده است، بر سه جنبه متمرکز بوده یا دارد. اول، شناسایی و برجسب‌گذاری شکل، مانند یک داستان یا گفته یا ضرب‌المثل یا چیزی شبیه به آن.

زمینه زندگی در کلیسای اولیه که «Sitz im Leben» دوم، جداسازی یا تحلیل زمینه زندگی، یا به عبارت آلمانی ممکن است باعث ایجاد این شکل شده باشد. به عنوان مثال، برخی فکر می‌کنند که داستان‌های معجزه‌آسا ممکن است در کلیسای اولیه در زمینه یا زمینه‌ای که دفاع از ایمان یا زمینه دفاعی لازم بوده، ظهور کرده‌اند اما جداسازی یا بازیابی زمینه زندگی، زمینه کلیسای اولیه که باعث ایجاد این شکل شده است، و در نهایت بررسی انتقال شفاهی این شکل قبل از دوره گنجاندن واقعی آن در متن کتاب مقدس.

برای بررسی نمونه دیگری از یک فرم در خود انجیل‌ها، و حوزه‌ای که از برخی جهات، در نقد فرم نسبتاً متمرکز شده است، و می‌توانیم در این مورد چیزهای زیادی بگوییم، اما من آن را فقط به چند نکته خلاصه می‌کنم، این است که به نظر می‌رسد تمثیل‌های عیسی در مورد نقد فرم، حوزه مطالعاتی متمرکز ثمری هستند به خصوص تمرکز، همانطور که گفتیم، احتمالاً پربارترین جنبه نقد فرم عهد جدید بر عنصر اول متمرکز است، یعنی شناسایی خود فرم در متن و برجسب‌گذاری آن فرم. اما به نظر من، تمثیل‌ها نمونه‌ای متمرکز ثمر از چگونگی عملکرد نقد فرم و به ویژه چگونگی تأثیر آن بر نحوه تفسیر ما از آن هستند. در گذشته، تمثیل‌ها تحت سلطه رویکردی بودند که می‌گفت ما باید بر یک نکته اصلی که تمثیل می‌آموزد تمرکز کنیم یا به دنبال آن باشیم.

این تمثیل‌ها گاهی به عنوان یک تشبیه یا استعاره دیده می‌شوند، یا به عنوان داستانی که فقط یک نکته واحد را بیان می‌کند، برجسب‌گذاری می‌شوند. بنابراین هدف مفسر این است که بفهمد عیسی هنگام آموزش تمثیل‌ها سعی در انتقال چه نکته‌ای داشته است. نکته جالب در مورد این رویکرد این است که عموماً به یک محقق آلمانی به نام آدولف یولیش برمی‌گردد، که به نحوه برخورد با تمثیل‌ها تا قرن نوزدهم و بیستم، زمانی که تمثیل‌ها، قبل از آن زمان، اغلب به صورت تمثیل بیان می‌شدند، واکنش نشان می‌داد.

چند جلسه پیش یک مثال افراطی از برخورد سنت آگوستین با تمثیل سامری نیکوکار خواندیم، جایی که او تقریباً در پشت هر چیزی در این تمثیل، یک معنای تمثیلی یافت. در واکنش به این نوع تفسیر، آدولف یولیش، محقق آلمانی که متأسفانه آثارش هنوز به انگلیسی ترجمه نشده است، استدلال کرد که هیچ تمثیلی فقط یک نکته اصلی را منتقل نمی‌کند. بنابراین در بسیاری از کتاب‌های تفسیری یا کتاب‌های مربوط به تفسیر کتاب مقدس یا کتاب‌های مربوط به هرمنوتیک کتاب مقدس که به تمثیل‌ها می‌پردازند، از این توصیه پیروی می‌کنند و پیشنهاد می‌کنند که هدف مفسر بر اساس زمینه تاریخی و بر اساس آموزه‌های عیسی، کشف این نکته اصلی است که تمثیل سعی در آموزش آن دارد.

با این حال، اخیراً، نه چندان به دلیل نوع نقد فرم کلاسیک که در مورد آن بحث کردیم، بلکه اخیراً فرم تمثیل‌ها مورد بازنگری قرار گرفته و بسیاری پیشنهاد کرده‌اند که می‌توان این تمثیل‌ها را در واقع به عنوان تمثیل‌های محدود طبقه‌بندی کرد. یعنی تمثیل‌ها به این معنا تمثیل هستند که فقط ویژگی‌های اصلی یا شخصیت‌های اصلی، سطح دوم معنا یا معنای تمثیلی پیدا می‌کنند. نه همه چیز.

به عبارت دیگر، بیشتر جزئیات فقط برای پیشبرد داستان وجود دارند. اما در عین حال، به نظر می‌رسد که شخصیت‌های اصلی داستان، سطح دومی از معنا یا معنایی تمثیلی را دریافت می‌کنند. و از بسیاری جهات، آیا این همان شیوه‌ای نیست که عیسی هنگام تفسیر تمثیل‌ها با آنها برخورد می‌کرد؟ به عنوان مثال، من به تمثیل کشاورز فکر می‌کنم که در آن عیسی تمثیل را می‌گوید و سپس آن را برای شاگردانش توضیح می‌دهد.

و او می‌گوید، بذرکار کسی است که بذر کلام خدا را می‌باشد. بذر، کلام خدا، انجیل، پادشاهی است. زمینه‌های مختلفی که بذر بر آنها می‌افتد، واکنش‌های متفاوتی به کلام هستند.

بنابراین حتی به نظر می‌رسد که عیسی نیز اینگونه با تمثیل‌ها برخورد می‌کرد. اگرچه همه چیز به صورت تمثیلی بررسی نمی‌شود، اما به نظر می‌رسد که نکات اصلی و شخصیت‌های اصلی تمثیل قرار است سطح عمیق‌تری از معنا، یعنی یک معنای تمثیلی، داشته باشند. اما باز هم، معنایی که با زمینه و آموزه‌های عیسی سازگار باشد نه لزوماً معنایی که منعکس کننده آموزه‌های بعدی عهد جدید و غیره باشد، بلکه معنایی که برای مرحله‌ای از تاریخ نجات که در آن عیسی می‌آید و پادشاهی خدا را محقق می‌کند، مناسب باشند.

بنابراین برای مثال، یکی از راه‌های تحلیل تمثیل‌ها این بوده است که ببینیم، و بعداً به این موضوع نیز باز خواهیم گشت، اما تمثیل‌ها را بر اساس سه نوع اصلی بررسی کنیم. یک نوع تمثیل، تمثیلی است که به عنوان

تمثیل مونا‌دیک شناخته می‌شود. این تمثیلی است که فقط یک نکته اصلی دارد زیرا به نظر می‌رسد فقط یک شخصیت اصلی دارد.

برای مثال، تمثیل، دانه خردل، تمثیل معروف، دانه خردل، ویژگی اصلی آن تمثیل، دانه خردل است. این چیزی است که نکته را منتقل می‌کند. این ویژگی است که سطح تمثیلی معنا را به دست می‌دهد و هر چیز دیگری در تمثیل فقط برای پیشبرد داستان وجود دارد.

یا نوع دیگر مَثَل، چیزی است که می‌توان آن را مَثَل دوتایی نامید. مَثَلی است که دو نکته اصلی دارد که با دو شخص یا شخصیت یا ویژگی اصلی درون مَثَل مطابقت دارد، مانند مَثَلی که عیسی درباره یک زن و یک قاضی می‌گوید، زنی که نزد قاضی می‌رود و اساساً قاضی را اذیت می‌کند تا زمانی که قاضی تصمیم می‌گیرد به او پاسخ دهد و آنچه را که خواسته به او بدهد. این دو ویژگی اصلی مَثَل هستند، دو شخصیت اصلی که معنای تمثیلی پیدا می‌کنند.

، هر چیز دیگری در این مَثَل صرفاً برای رنگ آمیزی و بهبود مَثَل وجود دارد. و در نهایت، برای ارتقای مقیاس می‌توان نوع نهایی مَثَل را مَثَل سه‌گانه نامید. و همانطور که از این عنوان پیداست، این مَثَل‌ها سه نکته اصلی دارند.

و مثال کلاسیک آن می‌تواند یک تمثیل باشد که در آن شما یک ارباب و یک خدمتکار خوب و یک خدمتکار بد تحت فرمان آن ارباب دارید، و ارباب با هر دوی آنها تعامل خواهد داشت. گاهی اوقات ممکن است خدمتکار خوب یا بد، یا بیشتر از یکی باشد. شما می‌توانید چندین خدمتکار خوب و شاید یک خدمتکار بد یا چیزی شبیه به آن داشته باشید.

اما در این مورد، دوباره، شما سه نکته اصلی متناظر یا سه معنای تمثیلی اصلی متناظر با سه شخصیت اصلی در تمثیل خواهید داشت. و باز هم، هر چیز دیگری فقط برای رنگ آمیزی، فقط برای اینکه تمثیل و داستان درست کار کنند، وجود دارد. بگذارید مثالی از تمثیلی که قبلاً چند بار به آن اشاره کرده‌ایم، برای شما بیاورم، و آن تمثیل پسر ولگرد است.

و می‌دانید، شاید داستان را خوب بدانید، پسری که نزد پدرش می‌رود و ارث، سهم ارث خود را درخواست می‌کند. پدر ارث خود را به او می‌دهد. پسر می‌رود و آن را در انواع و اقسام عیاشی‌ها هدر می‌دهد.

و وقتی پولش تمام می‌شود، به خودش می‌آید. به امید اینکه حداقل به عنوان یک خدمتکار، اگر نه به عنوان یک پسر، پذیرفته شود، پیش پدرش برمی‌گردد. اما گفتیم که پدر، پسر را از راه دور می‌بیند و برای استقبال از او می‌دود و او را در آغوش می‌گیرد، برمی‌گرداند و این مهمانی مفصل را برای پسرش ترتیب می‌دهد.

جالب اینجاست که این حکایت با یک شخصیت دیگر، یعنی پسر بزرگتر، به پایان می‌رسد که در پاسخ، از پدر می‌پرسد چه می‌کند و با حسادت پاسخ می‌دهد زیرا پدر با پسر به گونه‌ای رفتار می‌کند که شایسته‌اش نیست. و حکایت در همین جا به پایان می‌رسد. این یک نمونه کلاسیک از حکایت پسر ولخرج است.

این در لوقا ۱۵، نمونه‌ای از یک مَثَل سه‌گانه است. یعنی سه شخصیت اصلی در این مَثَل وجود دارد، پسر ولخرج، پسر به اصطلاح ولخرج، پسر کوچکتر، پدر و سپس پسر بزرگتر. بنابراین با این روش نگاه به مَثَل‌ها، یک معنای تمثیلی مرتبط با هر یک از سه شخصیت در مَثَل وجود خواهد داشت.

باز هم، معنایی که عیسی در نظر داشت و با تاریخ و زمینه تعالیم و زندگی عیسی سازگار است. اول از همه پدر در این مثل آشکارا نمایانگر خدایی است که کسانی را که با توبه به سوی او می‌آیند، می‌بخشد. و ما کمی در مورد اشارات تاریخی در این مثل در جلسه قبل صحبت کردیم.

همچنین، ممکن است نکته این باشد که خدا خود را تحقیر می‌کند و حتی عمل می‌کند و حاضر است کرامت خود را به خطر بیندازد، وقتی که آنقدر پست شده که گناهکاری را که به او توهین کرده است، می‌پذیرد. دوم پسر کوچک یا به اصطلاح پسر ولگرد، نماینده گناهکاری است که با توبه به سوی خدا می‌آید و مورد پذیرش لطف خدا قرار می‌گیرد. و در نهایت، پسر بزرگتر احتمالاً نماینده فریسیانی است که حسادت می‌کنند زیرا خدا بخشش خود را شامل افرادی می‌کند که شایسته آن نیستند.

یکی از ویژگی‌های کلیدی، باز هم، قرار دادن این مَثَل در متن خودش است. اگر به ابتدای فصل ۱۵ برگردید، عیسی در حال پاسخ به فریسیانی است که او را به ارتباط با باجگیران و گناهکاران متهم می‌کنند. بنابراین اکنون این مَثَل در پاسخ به آن گفته شده است.

بنابراین پسر بزرگتر که حسادت می‌کند زیرا پدرش، پس از پسر کوچکتر، با پدر به همان شیوه‌ای که او رفتار کرده است، رفتار کرده و میراث او را به باد داده و انواع و اقسام زندگی‌های وحشیانه را انجام داده است. نمی‌تواند بفهمد که چرا پدر با او رفتار می‌کند، او را می‌پذیرد و با او به همان شیوه‌ای که هست رفتار می‌کند. بنابراین پسر بزرگتر به وضوح نمایانگر فریسی است که حسادت می‌کند زیرا اکنون خدا بخشش خود را به

کسانی که شایسته آن نیستند، ارزانی می‌دارد. و در واقع، پسر بزرگتر احتمالاً نمایانگر هر کسی است که با حسادت پاسخ می‌دهد یا هر کسی که هر زمان که خدا فیض خود را به کسی که شایسته آن نیست ارزانی می‌دارد، با شادی و ستایش پاسخ نمی‌دهد.

به عنوان یک نکته فرعی، کمی جالب است که کمی بیشتر به این موضوع نگاه کنیم. جالب است که این تمثیل هرگز دقیقاً به ما نمی‌گوید که پسر بزرگتر چه کرده است. این تمثیل شما را با یک شخصیت سوم درگیر می‌کند.

پدر با دعوت از پسر بزرگتر برای پیوستن به جشن و مهمانی، داستان را به پایان می‌رساند، اما هرگز به ما گفته نمی‌شود که پسر بزرگتر چه کرده است. آیا او به داخل آمد یا به مزارع برگشت و آذوقه یا دعوت پدرش را رد کرد و نادیده گرفت؟ شاید این تمثیل عمداً پایان باز دارد، به این معنی که عیسی دائماً خوانندگان خود را فرا می‌خواند تا فریسی درون خود را بررسی و با آن کنار بیابند، تا وقتی خدا فیض و بخشش خود را به کسی که شایسته آن نیست، ارزانی می‌دارد، با شادی پاسخ دهند. هر چیز دیگری در این تمثیل، گوساله پرور، انگشتر ردای بنفش، خوک‌ها و غذایی که پسر جوان وقتی به آخر خط رسید به خوک‌ها داد، اینکه در چنان وضعیت ناامیدکننده‌ای بود که می‌خواست غذایی را که خوک‌ها می‌خوردند بخورد، ارث، حیات وحش، بیشتر این‌ها صرفاً برای پیشبرد داستان وجود دارند و قرار نیست به آنها معنای تمثیلی داده شود.

اما به نظر من، نقد شکلی می‌تواند با درک نوع ادبیاتی که با آن سروکار داریم، در تفسیر مثل‌ها به ما کمک کند، به خصوص اگر مثل‌ها تمثیل‌های محدود باشند، یعنی جایی که شخصیت‌های اصلی داستان معنای تمثیلی دریافت می‌کنند، زیرا در آن صورت عیسی این‌گونه قصد داشته است. و اینکه ما باید بر اساس زمینه و موقعیت تاریخی و زندگی و آموزه‌های عیسی، تلاش کنیم تا بفهمیم معنای مثل چه می‌تواند باشد، معانی مرتبط، با سه شخصیت اصلی، یا یک شخصیت اصلی، یا دو شخصیت اصلی، بسته به نوع مثل. خارج از اناجیل، نقد شکلی به کار گرفته شده است، باز هم نه به اندازه‌ای که در خود ادبیات اناجیل به کار رفته است، اما نقد شکلی به طور مؤثر در سایر بخش‌های عهد جدید به کار گرفته شده است.

برای مثال، بخش زیادی از نوشته‌های پولس، یکی از چیزهایی که اغلب در نامه‌های پولس می‌بینید، و این را در برخی دیگر از رساله‌های عهد جدید نیز می‌بینید، این است که در بخش نصیحت یا اندرزنامه نامه‌ها، اغلب، فهرستی از فضایل را خواهید یافت. پولس چیزی مانند آنچه در کولسیان فصل ۳ می‌گوید، می‌گوید: «بنابراین، محبوب عزیز، برگزیده خداست، پوشیده شود»، و مجموعه‌ای از عشق، این، آن، آن، یا کنار گذاشتن اجتناب از فساد جنسی و غیره و غیره را فهرست می‌کند، او فهرستی از چیزهایی که باید از آنها اجتناب شود را

ارائه می‌دهد. یک مثال کلاسیک، غلاطیان فصل ۵ و اعمال جسم و ثمره روح است، جایی که پولس به سادگی فهرستی ارائه می‌دهد، فهرستی مداوم از رذایلی که باید از آنها اجتناب شود.

اعمال نفس اینها هستند و او تعدادی را فهرست می‌کند، اما ثمرات روح اینها هستند، عشق، شادی، آرامش و غیره و غیره، و او آنها را فهرست می‌کند. باز هم، شما چیز مشابهی را در افسسیان و کولسیان و چند جای دیگر پیدا می‌کنید. به احتمال زیاد، پولس از یک شکل رایج که گاهی اوقات در جاهای دیگر در ادبیات یونانی-رومی یافت می‌شود و به عنوان فهرست رذایل و فضایل شناخته می‌شود، استفاده می‌کند، که به سادگی رذایلی را که باید به دلیل رفتار مخربشان، به ویژه برای جامعه، از آنها اجتناب شود و فضایی را که باید پذیرفته شوند، فهرست می‌کند.

پولس آشکارا آنها را برای اهداف خود تنظیم می‌کند، اما ممکن است به یک شکل بسیار اولیه تکیه کند. شکل جالب دیگری که می‌توان یافت، آن را در اول پطرس، خارج از نامه‌های پولس، می‌توان یافت، اما می‌توان آن را در افسسیان فصل ۵ و کولسیان فصل ۴ نیز یافت، جایی که پولس در هر دو بخش افسسیان و کولسیان به رابطه بین شوهران و همسران، فرزندان و والدین و سپس بردگان و اربابان می‌پردازد، و شما چیزی مشابه را در اول پطرس نیز خواهید یافت. اما به احتمال زیاد، دستورالعمل‌های پولس ممکن است منعکس کننده یک شکل باشد، یک شکل شناخته شده در قرن اول که برخی آن را قانون خانه یا قوانین خانه نامیده‌اند.

یعنی، این می‌تواند یک شکل اولیه باشد که در ادبیات یونانی-رومی یافت می‌شود و روابط مناسب بین افراد اصلی را در یک خانواده معمولی یونانی-رومی تصریح می‌کرد، زیرا خانواده به نوعی واحد اصلی در جامعه یونانی-رومی تلقی می‌شد که ثبات را به جامعه می‌آورد. بنابراین، این شکل متقابلاً به رابطه بین سه واحد اصلی یک خانواده معمولی، شوهران و همسران، فرزندان و والدین، و سپس بردگان و اربابان می‌پرداخت. سپس پولس ممکن است از این شکل که ما آن را قانون خانواده می‌نامیم، برای آموزش مسیحیان استفاده کند.

بدیهی است که استفاده‌ای که پولس از این شکل و اساس رفتار می‌کند، بسیار متفاوت از دنیای یونانی-رومی خواهد بود، اما پیشنهادهایی وجود دارد مبنی بر اینکه شاید پولس از این شکل برای اهداف تبلیغی استفاده می‌کند، یا اینکه پولس فقط از این شکل فقط برای آموزش خانواده‌های مسیحی استفاده می‌کند، یا ممکن است که او از این شکل استفاده می‌کند زیرا می‌خواهد نشان دهد، یک توضیح رایج این است که پولس می‌خواهد نشان دهد که مسیحیت مخرب نیست. این امر روابطی را که جامعه یونانی-رومی ارزشمند می‌دانست، مختل یا واژگون نمی‌کند، بلکه مسیحیت آن را تأیید می‌کند. باز هم، اگرچه اساس پولس و

دستورالعمل‌های او، از برخی جهات، بسیار منحصر به فرد و بسیار متفاوت از استفاده از آن شکل و نحوه شکل‌گیری آن روابط در ادبیات یونانی-رومی است.

برای مثال، این واقعیت که پولس به شوهران می‌گوید همسران خود را دوست داشته باشند، در افسسیان ۵ در جهان یونانی-رومی نسبتاً منحصر به فرد می‌بود. بنابراین، به نظر من نقد شکلی یک رویکرد تاریخی ارزشمند است و می‌تواند بینش هرمنوتیکی و تفسیری ارزشمندی ارائه دهد، اگر اولاً از نتیجه‌گیری‌های گمانه‌زننده‌تر و گاهی حتی نتایج مخرب‌تر نقد شکلی اجتناب کنیم، و ثانیاً، وقتی بر طبقه‌بندی و ساختار و عملکرد اشکال مختلف در عهد جدید قدیمی تمرکز کنیم. وقتی این کار را انجام دهیم، فکر می‌کنم نقد شکلی هنوز هم می‌تواند ابزاری بسیار ارزشمند در تفسیر کتاب مقدس باشد.

کاری که الان می‌خواهم انجام دهم این است که به سراغ نقد بعدی، باز هم از نظر تاریخی و منطقی، از نوع نقد بعدی در این سه‌گانه بروم که باز هم همه زیر چتر گسترده‌تر نقد تاریخی قرار می‌گیرند و آن نقد ویرایشی خواهد بود. نقد ویرایشی بر اساس نقد فرم و منبع که به آنها پرداختیم، بنا شده است. همانطور که گفتیم، نقد فرم و منبع تمایل دارد به پشت متن، متن مکتوب، برود تا اشکال شفاهی یا منابع مکتوبی را که اکنون در متن مکتوب پدیدار می‌شوند، کشف کند.

بنابراین، در درجه اول، نقد فرم و منبع به متن پرداخت و تلاش کرد تا فرم‌ها و منابع را بازسازی کند. و اکنون نقد ویرایشی، اگرچه مبتنی بر نقد منبع و فرم است و در واقع نقد فرم و منبع را فرض می‌کند، فراتر می‌رود. نقد ویرایشی فرض می‌کند که منابعی استفاده شده‌اند و فرم‌های جداگانه‌ای وجود داشته‌اند که نویسندگان عهد عتیق یا نویسندگان عهد جدید از آنها استفاده کرده‌اند، اما فراتر می‌رود و می‌پرسد، چگونه این منابع و فرم‌ها اکنون توسط یک نویسنده ترکیب و در متن نهایی گرد هم آمده‌اند؟ و این چه چیزی در مورد نیت نویسنده و به ویژه نیت الهیاتی نویسنده می‌گوید؟ بنابراین، با کنار هم قرار دادن همه اینها، اساساً می‌توان نقد ویرایشی را اینگونه توصیف کرد.

نقد ویرایشی، مطالعه‌ای است در باب نیت الهیاتی نویسنده، با بررسی نحوه تنظیم و ویرایش منابع یا تنظیم و ویرایش مطالب او، به ویژه در مقایسه با دیگرانی که در مورد همان موضوع نوشته‌اند. بنابراین، با بررسی یک نویسنده، به ویژه در مقایسه با دیگرانی که در مورد همان موضوع نوشته‌اند، یا با بررسی نحوه تنظیم مطالب و ویرایش و استفاده‌ی نویسنده از منابعش، نقد ویرایشی می‌پرسد که این موضوع چه چیزی را در مورد نیت الهیاتی نویسنده بیان می‌کند؟ باز هم، اما به طور گسترده‌تر، می‌توان، همانطور که گفتیم، به سادگی با

مقایسه‌ی دیگرانی که در مورد همان موضوع نوشته‌اند، از نقد و ویرایش استفاده کرد تا ببینیم تفاوت‌های آنها چیست و چگونه با آن موضوع برخورد می‌کنند. به عنوان مثال، بسیاری از ما احتمالاً از یک نوع بسیار ابتدایی و خام از نقد و ویرایش استفاده می‌کنیم.

هر وقت به داستان کریسمس نگاه می‌کنیم، مثلاً به روایت داستان کریسمس در لوقا و متی، و می‌پرسیم، چرا آنها متفاوت هستند؟ چرا متی روایت آمدن مغان به ملاقات عیسی را آورده و چرا لوقا در عوض چوپانان را آورده است؟ وقتی شروع به پرسیدن این نوع سؤالات می‌کنیم، به نوعی سؤالات اولیه نقد و ویرایش را می‌پرسیم اما باز هم، نقد و ویرایش این سؤال را مطرح می‌کند که نویسنده چگونه مطالبی را که در متن نهایی در اختیار داشته، مرتب و ویرایش کرده است و این چه چیزی را در مورد نیت الهیاتی نویسنده در نوشتن متن آشکار می‌کند. بنابراین نقد و ویرایش دو چیز را فرض می‌کند.

اول از همه، فرض را بر وجود یک نویسنده می‌گذارد، اینکه نویسنده‌ای وجود دارد که این متن را تولید کرده است، اما دوم، فرض را بر وجود منابع و فرم‌هایی می‌گذارد که نویسنده از آنها استفاده کرده و اکنون در سند نهایی خود مرتب و ویرایش کرده است. یک بار دیگر چند مثال از عهد عتیق و جدید ارائه می‌دهم، و همانطور که بارها گفته‌ام، مثال‌های من کمی بیشتر به سمت عهد جدید سنگینی می‌کنند، اما برای ارائه مثالی از عهد عتیق، مثالی که همین الان به آن اشاره کردیم، باز هم هدف من ارائه توضیح کامل این موضوع نیست، بلکه فقط نشان دادن این است که چه نوع سؤالاتی ممکن است در نقد و ویرایش مطرح شود، آیا ما به مثالی از چگونگی صحبت خدا از طریق ناتان نبی با داوود در برقراری عهد داوود نگاه کرده‌ایم، جایی که خدا قول می‌دهد خانه‌ای برای داوود بسازد، با داوود عهد می‌بندد، که خدا پدر او، داوود پسر او خواهد بود، و اینکه همیشه کسی خواهد بود که بر تخت داوود بنشیند، عهدی که فرمول آن به یک عهد تبدیل شد، بعداً در عهد عتیق و همچنین در عهد جدید بسیار مهم شد. اما همچنین دیدیم که فصل ۷ دوم سموئیل شامل همان فرمول عهد، تقریباً با کلماتی کاملاً یکسان، و همان روایت از سخنان ناتان نبی به داوود است.

و از آنجایی که دو نویسنده زبان مشابهی را ثبت کرده‌اند، می‌توانیم این سؤال را بپرسیم که آنها چه تفاوتی با یکدیگر دارند، یا نویسندگان چگونه از آن روایت استفاده کرده‌اند، و این روایت چگونه می‌تواند نیت الهیاتی آنها را نشان دهد؟ بنابراین با مقایسه‌ی روشی که نویسنده‌ی دوم سموئیل در ثبت روایت نبوت ناتان به داوود در عهد داوودی به کار برده است با روشی که نویسنده‌ی اول تواریخ فصل ۱۷ همان کلمات را ثبت کرده است، با نگاه به نحوه‌ی انجام این کار توسط آنها، نحوه‌ی گنجاندن و ویرایش و گنجاندن آن در نوشته‌ی خود، می‌توان نیت الهیاتی نویسنده را تشخیص داد. یکی از نکات جالب مربوط به دوم سموئیل ۷

است، در روایت نویسنده دوم سموئیل ۷ از عهد داوود، این عبارت جالب را می‌یابیم: «خداوند درباره پادشاه داوود، پادشاهی که بر تخت داوود خواهد نشست، می‌گوید: وقتی او اشتباه کند، او را مجازات خواهیم کرد، این یکی از عبارات جالب موجود در دوم سموئیل ۷ است، اما در اول تواریخ فصل ۱۷ وجود ندارد. بنابراین نقد ویرایش می‌پرسد که نیت الهیاتی نویسنده از این تغییر چه بوده است؟ چرا نویسنده اول تواریخ ۱۷، اگر فرض کنیم اول تواریخ ۱۷ چنین است، یا اگر فرض کنیم دوم سموئیل منبعی برای اول تواریخ ۱۷ است می‌توان پرسید که چرا نویسنده ممکن است این را حذف کرده باشد؟ یا این تغییر چه چیزی را در مورد نیت الهیاتی نویسنده اول تواریخ ۱۷ نشان می‌دهد؟ برخی گفته‌اند که دلیل این امر آن است که نویسنده‌ی کتاب اول تواریخ، با پرداختن به یک موقعیت خاص، سعی دارد سلطنت داوود را در مثبت‌ترین حالت ممکن به تصویر بکشد، تا نشان دهد که اوج وجود اسرائیل، روزهای طلایی وجود اسرائیل، تحت سلطنت داوود بوده است.

و بنابراین، به گفته برخی، این عبارت عمداً به همین دلیل حذف شده است. اما نکته اصلی این است که به آن متون نگاه کنیم و بپرسیم، چه چیزی ممکن است، چگونه نویسندگان آن داستان‌ها را اقتباس کرده‌اند، چه چیزی ممکن است در مورد نیت الهیاتی نویسنده نشان دهد؟ باز هم، در عهد جدید، انجیل‌ها بر صحنه انتقادی ویرایش تسلط داشته‌اند. و این یعنی، انجیل‌ها احتمالاً به طور منطقی به زمینه‌ای پربار برای نقد ویرایش تبدیل شده‌اند، زیرا بین این سه رابطه ادبی وجود دارد.

بنابراین می‌توان به طور خاص پرسید، وقتی متی، مرقس و لوقا را با هم مقایسه می‌کنید، نحوه ویرایش منابع نحوه یا روشی که داستان را روایت کرده‌اند و اینکه چگونه با یکدیگر متفاوت است، چه چیزی ممکن است در مورد اهداف الهیاتی آنها آشکار شود؟ به عنوان یک مثال بسیار جالب، وقتی متی فصل ۲۱، مرقس فصل ۱۱ و لوقا فصل ۱۹ را با هم مقایسه می‌کنید، هر سه متن بودند، هر سه این متن‌ها وقایع پیرامون یکشنبه نخل را ثبت می‌کنند، یعنی ورود عیسی به اورشلیم. هر سه این‌ها آن رویداد را ثبت می‌کنند. اما وقتی آنها را با هم مقایسه می‌کنید جالب است که متی دو تغییر قابل توجه دارد.

اگرچه باز هم، آنها یک رویداد را ثبت می‌کنند، و به همان ترتیب در روایت رخ می‌دهد، و همان بازیگران و شرکت‌کنندگان و غیره. و کلمات بسیار مشابهی دارند. با این حال، وقتی این سه روایت را با هم مقایسه می‌کنید، تفاوت‌های قابل توجهی وجود دارد.

وقتی به آنها نگاه می‌کنید، متی جالب‌ترین تفاوت‌ها را دارد. و من در مورد شاید برخی از تفاوت‌هایی که مرقس و لوقا دارند و اینکه این تفاوت‌ها چه چیزی ممکن است در مورد نیت آنها بگوید، صحبت نمی‌کنم، اما می‌خواهم روی متی تمرکز کنم. متی دو ویژگی جالب دارد که در مرقس یا لوقا پیدا نمی‌کنید.

اول از همه، متی به داستان ورود عیسی سوار بر کره الاغ در روز یکشنبه نخل که ما آن را جشن می‌گیریم به اورشلیم اشاره می‌کند، و باز هم این داستان ورود عیسی سوار بر الاغ به اورشلیم است. اما متی، برخلاف مرقس و لوقا، هم به الاغ و هم به کره الاغ اشاره می‌کند. در حالی که مرقس و لوقا فقط به کره الاغ اشاره می‌کنند، عیسی سوار بر کره الاغ است.

متی هم از الاغ و هم از کره الاغ نام می‌برد. دوم، علاوه بر آن، متی پیشگویی عهد عتیق از زکریا فصل ۹ و آیه ۹ را نیز نقل می‌کند که آن هم در روایت لوقا یا مرقس وجود ندارد. بنابراین، متی در متی فصل ۲۱ و آیات ۴ و ۵ می‌گوید که این اتفاق برای تحقق آنچه از طریق پیامبر گفته شده بود، رخ داد.

و حالا او از زکریا ۹:۹ نقل قول می‌کند، به دختر صهیون می‌گوید، بین پادشاه تو با ملایمت و سوار بر الاغی بر کره الاغی، که پر از الاغ است، نزد تو می‌آید. توجه کنید که زکریا ۹:۹ ظاهراً به وجود دو حیوان، یک الاغ و کره‌اش، اشاره می‌کند. و بنابراین کاری که به نظر می‌رسد متی انجام داده این است که متی، برخلاف لوقا و مرقس، هم از الاغ و هم از کره الاغ نام می‌برد.

و اینطور نیست که لوقا و مرقس نمی‌دانستند که آیا الاغی وجود دارد یا نه، یا فکر نمی‌کردند که الاغی وجود داشته باشد، و متی این را از خودش درآورده است. به سادگی، احتمالاً متی بر الاغ و کره اسب تأکید می‌کند تا این روایت را نشان دهد و با پیشگویی عهد عتیق سازگار کند. از آنجا که یکی از مضامین اصلی متی، اگرچه دیگری، این است که مرقس و لوقا نیز به تحقق عهد عتیق علاقه‌مند هستند، متی بیش از دیگری، ویژگی‌های کلیدی را تا فصل‌های ۱ و ۲ نشان می‌دهد، جایی که بارها و بارها، حرکات کلیدی در زندگی عیسی در اوایل کودکی‌اش، از بدو تولدش، به عنوان تحقق متون کلیدی عهد عتیق دیده شده‌اند.

حال، متی این کار را بارها و بارها انجام می‌دهد. و در اینجا، جایی که مرقس و لوقا نقل قولی را ذکر نمی‌کنند، متی روشن می‌کند که متی می‌خواهد روشن کند که این رویداد، تحقق متون نبوی عهد عتیق بوده است همانطور که در سراسر انجیل خود انجام داده است. و به همین دلیل، متی هم کره اسب و هم الاغ را در داستان گنجانده است، زیرا او سعی دارد روشن کند که این رویداد، تحقق یک پیشگویی عهد عتیق است.

بنابراین با مقایسه روایت متی، مرقس و لوقا از داستانی مشابه، و با نگاه به این تفاوت در نحوه ویرایش آن توسط متی، و نحوه تنظیم و استفاده از آن در روایت خود، می‌توان به نیت الهیاتی متی پی برد. اینکه حتی بیشتر از اینکه لوقا و مرقس بخواهند بر تحقق نبوی عهد عتیق این رویداد، و شامل کره اسب و الاغ، تأکید کنند، نشان می‌دهد که این روایت با متن زکریا ۹-۹ همسو است و تحقق آن محسوب می‌شود. یک مثال دیگر که قبلاً به آن اشاره کردیم، اگرچه مشخص نیست که متی یا لوقا لزوماً به یکدیگر وابسته باشند، اما ممکن است به یک داستان مشترک که در پشت این داستان نهفته است وابسته باشند، به خصوص از آنجایی که هیچ یک از آنها، فکر نمی‌کنم، در طول این وقایع حضور داشته‌اند، روایت متی و لوقا از داستان کریسمس است، روایتی که گفتیم در هیچ کجای مرقس وجود ندارد.

مرقس مستقیماً به یحیی تعمید دهنده، ظهور یحیی تعمید دهنده و زندگی بزرگسالی اوایل خدمت عیسی می‌پردازد. متی و لوقا هر دو روایتی از تولد عیسی را در بر دارند، روایتی مشهور از داستان کریسمس. اما همانطور که قبلاً اشاره کردیم، جالب است که وقتی این داستان‌ها را با هم مقایسه می‌کنید، تفاوت‌ها را مشاهده کنید.

چند تفاوت کلیدی. اول، یکی از چیزهایی که در متی می‌بینید و در لوقا به آن اندازه نمی‌بینید، اگرچه در برخی از فصل‌های اولیه، به ویژه فصل اول لوقا، اشارات و ارجاعات خاصی به عهد عتیق پیدا می‌کنید. اما متی، همانطور که قبلاً در فصل‌های اول و دوم دیده‌ایم، می‌خواهد روشن کند که زندگی عیسی، دوران کودکی او، تولد و دوران کودکی او، وقایع و حرکات پیرامون آن، همگی به عنوان تحقق متون عهد عتیق دیده می‌شوند.

تفاوت دوم این است که متی ملاقات مغان با عیسی را احتمالاً یک سال یا شاید حتی تقریباً دو سال پس از تولدش ثبت می‌کند. زمانی که آن به اصطلاح مردان خردمند یا مغان به ملاقات عیسی می‌آیند، او دیگر در اصطبل نیست. حالا عیسی آنجاست، در واقع در متی او را پسر خطاب می‌کنند و مغان او را در این خانه پیدا می‌کنند، نه در اصطبل.

بنابراین وقایع فصل دوم انجیل متی احتمالاً یک یا دو سال پس از تولد وقایع فصل دوم انجیل لوقا اتفاق می‌افتد. اما جالب است که متی می‌گوید مغان به ملاقات عیسی می‌آیند، در حالی که لوقا می‌گوید چوپان‌ها به ملاقات عیسی می‌آیند. و به نظر می‌رسد متی چیزی در مورد چوپان‌هایی که به ملاقات عیسی می‌آیند نمی‌داند. یا حداقل چیزی در مورد آنها نمی‌گوید، و لوقا چیزی در مورد هیچ مغانی که به ملاقات عیسی می‌آید نمی‌گوید.

یکی از این احتمالات این است که شاید متی داستان مغان را برای جایگزینی چوپانان ابداع کرده باشد. اما آیا این امکان وجود دارد که هر دو رویداد رخ داده باشند، اما متی و لوقا صرفاً در آنچه ثبت می‌کنند و نحوه ثبت رویداد گزینشی عمل می‌کنند تا با هدف اصلی الهیاتی آنها مطابقت داشته باشد. به عنوان مثال، متی بسیار علاقه‌مند است که بر عیسی به عنوان مسیح، مسیح موعود تأکید کند، و بر جایگاه سلطنتی عیسی تأکید کند، کاری که او در فصل اول با آن شجره‌نامه طولانی که عیسی را به ابراهیم و داوود پیوند می‌دهد، انجام می‌دهد.

بنابراین متی به طور خاص به جایگاه سلطنتی عیسی به عنوان مسیح، پادشاه یهودیان، علاقه دارد. و بنابراین او عیسی را به عنوان کسی که پذیرایی بسیار سلطنتی داشته است، به تصویر می‌کشد. اگرچه خانواده سلطنتی در اورشلیم، پادشاه هیروودیس، زحمت بیرون رفتن از در پشتی خانه‌اش را برای دیدن عیسی به خود نمی‌دهد، اما افراد برجسته دیگری، از جمله افراد برجسته ثروتمند، از راه‌های بسیار دور برای دیدار با عیسی می‌آیند و هدایای نسبتاً گران‌قیمتی از طلا و کندر و مر برای او می‌آورند، هدایایی که معمولاً به افراد مهم، مانند خانواده سلطنتی، داده می‌شود.

بنابراین متی داستان خود را طوری ساخته است که بر پذیرش سلطنتی عیسی به عنوان پادشاه و مسیح تأکید کند. علاوه بر این، به نظر می‌رسد متی بیش از هر انجیل دیگری به پذیرش انجیل توسط غیریهودیان علاقه‌مند است. و ما بعداً به این موضوع باز خواهیم گشت، اما در واقع متی با اشاره به آمدن مغان و دیدار عیسی، تأکید می‌کند که انجیل فقط برای یهودیان نیست، بلکه برای غیریهودیان نیز هست.

به یاد داشته باشید که متی فصل ۱ و آیه ۱ با این جمله آغاز می‌شود که این نسب‌نامه عیسی، پسر ابراهیم و پسر داوود است. با نامیدن عیسی به عنوان پسر ابراهیم، در پیدایش ۱۲، خدا سرانجام از طریق ابراهیم تمام ملت‌های زمین را برکت داد. اکنون، به عنوان پسر ابراهیم، عیسی در همان ابتدای روایت توسط غیریهودیان پذیرفته می‌شود.

بنابراین متی داستان خود را ساخته است. متی کارهای دیگری هم انجام می‌دهد و بعداً وقتی در مورد استفاده از عهد عتیق در عهد جدید صحبت می‌کنیم، به این متن باز خواهیم گشت. چیزهای دیگری هم در داستان وجود دارد، اما متی داستان خود را به گونه‌ای ویرایش می‌کند که بر پذیرش غیریهودیان از عیسی تأکید کند، اما همچنین بر پذیرش سلطنتی که عیسی به عنوان پادشاه یهودیان، به عنوان مسیح، دریافت می‌کند.

در حالی که لوقا، لوقا بیشتر فروتن است، لوقا عیسی را در محیطی بسیار تحقیرآمیز و بسیار فروتنانه به دنیا آورده و بزرگ کرده است. بنابراین، وقتی بقیه انجیل را می‌خوانید، و این یک ویژگی مهم نقد ویرایش است که باید بررسی شود، وقتی به نحوه استفاده نویسنده از منبعش نگاه می‌کنم، مناسب است که به الگوهای موجود در کل کتاب نگاه کنم. یکی از الگوهای که در لوقا می‌بینید این است که عیسی در نهایت منجی می‌شود و اغلب برای بیرون راندن مطرودان جامعه می‌رود.

او با افرادی مانند مأموران مالیات معاشرت می‌کرد که اگرچه بسیار ثروتمند بودند، اما به نظر می‌رسید که اکثر مردم با آنها دشمن هستند. به دلایل مختلف، شاهد معاشرت عیسی با سامری‌های نفرت‌انگیز هستیم. شاهدیم که عیسی افرادی مانند جذامیان مبتلا به بیماری جذام را لمس و شفا می‌دهد.

شما عیسی را در حال معاشرت با انواع و اقسام آدم‌های حاشیه‌ای، در جامعه‌ی نفرت‌انگیز می‌بینید. روایت لوقا از داستان کریسمس کاملاً با این موضوع مطابقت دارد. با تولد عیسی در یک اصطبل نفرت‌انگیز، که احتمالاً شبیه آلاچیق در خانه‌ای بوده که در آن حیوانات نگهداری می‌شده، اما چیزهای دیگری مانند آخور و آخور هم در آن وجود داشته است.

با تولد عیسی در چنین محیطی، و با آمدن چوپانان به ملاقات عیسی، که احتمالاً از نظر اجتماعی-اقتصادی در پایین‌ترین سطح قرار دارد، لوقا سعی دارد عیسی را، مطابق با بقیه داستان، به عنوان کسی که از تبار بسیار فروتنی است، مطرود و رانده شده از جامعه، به تصویر بکشد. بنابراین متی و لوقا به وضوح انجیل‌های خود را ساختار داده‌اند، اما داستان کریسمس را نیز به گونه‌ای ویرایش، تنظیم و ثبت کرده‌اند که به وضوح منظور الهیاتی آنها را برساند. بنابراین با بررسی این دو انجیل که به یک داستان اشاره می‌کنند و روایتی از یک داستان ارائه می‌دهند، مشاهده تغییراتی که ایجاد می‌کنند یا تفاوت‌های آنها و آنچه که ممکن است در مورد منظور الهیاتی این دو نویسنده بگوید، آموزنده است.

بنابراین، چه در عهد عتیق و چه در عهد جدید، وقتی نویسنده‌ای به منابع یا قالب‌های قابل اثباتی که در اثر خود به کار گرفته است، تکیه می‌کند، یا وقتی دو نویسنده در مورد یک موضوع می‌نویسند، پرسیدن این سوال که آنها چه تفاوتی با یکدیگر دارند، و چگونه مطالب خود را تنظیم و استفاده کرده‌اند، و این چه چیزی می‌تواند در مورد نیت الهیاتی نویسندگان بگوید، آموزنده است. باز هم، در نهایت، باید گفت که نقد ویرایش باید با نگاه به کل انجیل آزمایش شود تا مطمئن شویم که نتایجی که از نحوه ویرایش بخش‌های خاص توسط

نویسنده گرفته می‌شود، با آنچه به نظر می‌رسد در کل انجیل در حال وقوع است، سازگار است. و به همین دلیل جالب توجه است که نقد ویرایش در واقع جای خود را به نقد دیگری می‌دهد که من قصد ندارم زمان زیادی را صرف آن کنم، اما به عنوان نقد ترکیب شناخته می‌شود، که به عنوان مثال به کل انجیل‌ها و نحوه کنار هم قرار گرفتن آنها نگاه می‌کند.

بنابراین نقد ویرایش می‌تواند ابزار ارزشمندی باشد که به ما کمک می‌کند تا با بررسی نحوه تطبیق و تنظیم مطالب، ویرایش مطالب و انتقال نکته الهیاتی نویسنده، نیت الهیاتی او را کشف کنیم. و بنابراین، نقد ویرایش روش دیگری از نقد است که با کنار گذاشتن پیش‌فرض‌های منفی آن، برخی از متخصصان نقد ویرایش پیش از این می‌گفتند هر زمان که نویسنده تغییراتی در منابع خود ایجاد می‌کند یا سعی در انتقال الهیاتی دارد، نویسنده نباید به تاریخ علاقه داشته باشد. اما وقتی از آن فرضیات منفی جدا شویم، نقد ویرایش می‌تواند به ما کمک کند تا با معنای الهیاتی و نیت متن آشنا شویم.

حالا بحثی در مورد نقد ویرایش داریم که در آن به نظر می‌رسد نویسنده اکنون نقش اصلی‌تری نسبت به نقد فرم و منبع ایفا می‌کند، به این صورت که ما خیلی علاقه‌ای به رفتن به پشت متن عهد جدید قدیم و بازیابی منابع و فرم‌ها نداریم، بلکه می‌پرسیم که فرض ما بر این است که یک نویسنده اکنون آن فرم‌ها و منابع را گرفته و آنها را در یک متن مرتب کرده است. نقد ویرایش بیشتر بر نویسنده تمرکز می‌کند و بنابراین سوال نیت نویسنده را مطرح می‌کند. بنابراین می‌خواهم همچنان زیر چتر وسیع‌تر نقد تاریخی حرکت کنم، موضوع نیت نویسنده را بررسی کنم و به رویکردهای تفسیر محور نویسنده نگاهی بیندازم.

بنابراین بخشی از نقد تاریخی، نویسنده‌ای است که متن را تولید کرده است، نویسنده‌ای که متن را نوشته است. و بنابراین، قصد نویسنده تلاشی است برای کشف آنچه که به احتمال زیاد قصد نویسنده در تولید و نوشتن این متن بوده است، همانطور که در مطالعه خود سند یافت می‌شود. یکی از افراد اصلی که به نوعی علاقه به قصد نویسنده را برانگیخته است، که ما قبلاً کمی در مورد آن بحث کردیم، اما او را به طور خلاصه دوباره معرفی خواهیم کرد، فریدریش شلایرماخر است که به نوعی محصول عصر روشنگری است، اما در واکنش به آن، در واکنش به رویکرد صرفاً عقل‌گرایانه به تفسیر که بر قدرت عقل انسانی و اکتشاف علمی تأکید داشت، شلایرماخر بر همدلی با نویسنده در تفسیر متن کتاب مقدس تأکید کرد.

به گفته شلایرماخر، هدف تفسیر، بازیابی عمل گذشته نویسنده و قرار دادن خود در ذهن نویسنده بود. در واقع می‌توان با نویسنده همدلی و همذات‌پنداری کرد و نیت واقعی او را بازیابی کرد. بنابراین، طبق نظر شلایرماخر، نیت نویسنده در درجه اول از نظر روانشناختی قابل درک بود.

و باز هم گاهی اوقات چیزی مشابه را می‌شنویم، وقتی که در دوره‌ها یا کتاب‌های درسی تفسیر کتاب مقدس به ما گفته می‌شود که مفسر باید تلاش کند خود را جای نویسنده بگذارد یا سعی کند خود را جای نویسنده بگذارد و بفهمد که او سعی در انتقال چه چیزی داشته است. اگرچه امروزه شاید اکثر افراد از رویکرد شلایرماخر، به ویژه رویکرد روانشناسانه‌تر او برای کشف قصد نویسنده، فاصله بگیرند، اما اکثر آنها همچنان قصد نویسنده را گامی مهم در تفسیر می‌دانند. و در واقع برای مدتی این هدف اصلی تفسیر تلقی می‌شد.

در بیشتر کتاب‌های درسی هرمنوتیک و تفسیر کتاب مقدس، در جایی بیان می‌شود که هدف نهایی، بازیابی معنایی است که نویسنده در نظر داشته است. معنای صحیح یک متن، معنایی است که نویسنده قصد انتقال آن را داشته است. برای مثال، اینها فقط مجموعه‌ای از نقل قول‌ها از تعداد انگشت‌شماری از کتاب‌های درسی هرمنوتیک یا تفسیر کتاب مقدس هستند.

من نام نویسنده‌ی کتاب درسی را نمی‌برم، اما تعدادی از آنها را بررسی کرده‌ام تا با موضوع آشنا شوید. و بیشتر اینها نسبتاً جدید هستند. اینها آثار باستانی نیستند.

بیشتر این کتاب‌ها از سال ۲۰۰۰ نوشته شده‌اند یا حداقل از آن زمان مورد بازنگری قرار گرفته‌اند. برای مثال، یک کتاب درسی می‌گوید که نویسنده یا ویراستار قصد داشته پیامی را برای رسیدن به هدفی به مخاطب خاص منتقل کند. هدف ما کشف معنای متن در آن شرایط است.

این بر اساس چیزی است که نویسنده سعی دارد در یک بستر تاریخی خاص به خواننده منتقل کند. یا این یکی دیگر. تفسیر، تلاشی است برای شنیدن کلام، آنگونه که گیرندگان اصلی آن را شنیده‌اند.

برای فهمیدن اینکه منظور اصلی کلمات کتاب مقدس چه بوده است. جالب است که این توضیح به نویسنده اشاره نمی‌کند، اما باز هم فرض می‌کند که یک معنای مورد نظر در متن وجود دارد که نویسنده سعی در انتقال آن داشته است، همان چیزی که ما باید به دنبال آن برویم و آن را بازیابی کنیم. در اینجا مورد دیگری را بررسی می‌کنیم.

آخرین چیزی که ارائه می‌دهم این است که معنای متن همان چیزی است که نویسنده آگاهانه قصد بیان آن را داشته است. و باز هم، این فقط نمایانگر چیزی است که تعدادی از کتاب‌های درسی تفسیر کتاب مقدس یا هرمنوتیک پیشنهاد می‌دهند. بنابراین معنای صحیح یک متن، چه یک متن عهد عتیق باشد و چه یک متن عهد جدید، معنایی است که نویسنده انسانی قصد داشته آن را به خوانندگان اصلی منتقل کند.

بنابراین هدف تفسیر، تلاش برای کشف این موضوع از طریق تحلیل و مطالعه متن است. فرد سعی می‌کند مشخص کند که نویسنده در تولید متن چه هدفی داشته است. نویسنده سعی در انتقال چه چیزی داشته است؟ بنابراین هدف، بازیابی برداشت خواننده معاصر از این متن نیست، بلکه از نظر تاریخی، نویسنده تاریخی سعی در انتقال چه چیزی داشته است؟ و در بیشتر این کتاب‌های درسی هرمنوتیکی، با روش‌های صحیح و قوانین کاربردی، یا با به‌کارگیری روش‌ها و قوانین صحیح تفسیر، می‌توان به معنای مورد نظر رسید.

این معنای تلاش نویسنده برای برقراری ارتباط و قصد برقراری ارتباط است. اما یک سوال، من می‌خواهم چند سوال مطرح کنم. و یکی از آنها این است که چرا نیت نویسنده ضروری تلقی می‌شود؟ چرا رسیدن به یک تفسیر چنین هدف مهمی تلقی می‌شود؟ و سپس از طرف دیگر، این سوال را مطرح می‌کنم که برخی از اعتراضات به نیت نویسنده چیست؟ چرا برخی به نیت نویسنده به عنوان هدف اصلی تفسیر اعتراض کرده‌اند؟ و در نهایت، سعی خواهیم کرد موارد را کنار هم قرار دهیم و نتیجه بگیریم.

آیا نیت نویسنده هنوز هم هدف معتبری در تفسیر است؟ و چگونه در مورد آن فکر می‌کنیم؟ بنابراین اول از همه، چرا نیت نویسنده به عنوان چنین هدف مهمی دیده شده است؟ چرا چنین تأکیدی بر نیت نویسنده وجود دارد؟ من به سادگی تعدادی از دلایل را فهرست کرده‌ام و ممکن است دلایل دیگری نیز وجود داشته باشد. اما اول از همه، این واقعیت است که متون توسط نویسندگان خلق می‌شوند. حتی امروزه، نویسندگان برای برقراری ارتباط می‌نویسند.

نویسندگان عموماً برای انتقال چیزی می‌نویسند، و برای فهمیدن آن می‌نویسند. بنابراین فرض بر این است که نویسندگان کتاب مقدس، عهد جدید عتیق آنطور که در دست ماست، محصول تلاش نویسندگانی است که سعی در انتقال چیزی دارند که برای خوانندگان قابل فهم باشد. و بنابراین، کشف نیت نویسنده، هدفی ارزشمند، معتبر و ضروری است.

بنابراین متون صرفاً ظاهر نمی‌شوند، و صرفاً پدیدار نمی‌شوند. و معمولاً نویسندگان برای گیج کردن یا سوءتفاهم نمی‌نویسند، اگرچه ممکن است این کار را به‌طور تصادفی انجام دهند. یا گاهی اوقات ممکن است برخی از نویسندگان عمداً برای گیج کردن و سوءتفاهم بنویسند.

اما نویسندگان عموماً برای فهم مطلب ارتباط برقرار می‌کنند. و بنابراین، هدف تفسیر، معنایی است که نویسنده در نظر داشته است. دلیل دوم اینکه چرا برخی نیت نویسنده را تلاشی مهم در تفسیر کتاب مقدس می‌دانند، این است که نیت نویسنده همان چیزی است که بین تفاسیر متناقض داوری می‌کند.

بنابراین تفسیر صحیح یک متن، تفسیری است که نویسنده قصد انتقال آن را دارد. بنابراین، از میان تمام معانی پیشنهادی، به ویژه هنگامی که معانی متضاد وجود دارد، تفسیری که با نیت نویسنده مطابقت دارد ترجیح داده می‌شود. مورد سوم، که کمی به این موضوع مرتبط است، این است که نیت نویسنده، زمینه‌ساز معنا است.

یعنی، معنا بی‌کران نیست. معنا امری آزاد و بی‌قید و شرط نیست. اما این نیت نویسنده است که مانع از آن می‌شود که تفسیر به هرج و مرج کشیده شود، از اینکه به امری آزاد و بی‌قید و شرط یا هر چیز دیگری تبدیل شود.

تفسیر محدود به چیزی است که نویسنده می‌توانسته در نظر داشته باشد. این تفسیر ریشه در نیت نویسنده دارد. بنابراین وقتی در کتاب حزقیال درباره نبرد یا جوج و ماجوج می‌خوانم، نحوه درک ما از آن نبرد و آن اصطلاحات باید ریشه در چیزی داشته باشد که نویسنده قصد انتقال آن را داشته است.

مورد چهارم، نیت نویسنده است و این نوع تفسیر به طور گسترده‌تری به آن مربوط می‌شود، اما نیت نویسنده در تفسیر به عنوان پایه‌ای برای الهیات خوب در نظر گرفته می‌شود. به طوری که تفسیر صحیح یک متن مبتنی بر نیت نویسنده است و این پایه و اساس تأمل و تدوین الهیات است. به عبارت دیگر، الهیات به تفسیر خوب وابسته است که به معنای پایدار متن مبتنی بر نیت نویسنده بستگی دارد.

عامل پنجم این واقعیت است که ما با کتاب مقدس الهام گرفته شده سروکار داریم. اگر متون عهد جدید قدیمی که در دست داریم کلام الهام شده خدا هستند، پس لازم است معنایی که نویسندگان، چه نویسنده انسانی و چه نویسنده الهی، در نظر داشته‌اند، کشف شود. اگر این ارتباط خدا با بشریت است، اگر این کلام الهام شده خداست، باید معنایی، نیتی در متن وجود داشته باشد که من بتوانم به آن برسم و آن را بازیابی کنم.

بنابراین این واقعیت که این متون مقدس الهامی هستند، به نظر می‌رسد اعتبار نیت نویسنده را به عنوان هدف و این واقعیت را که نیت نویسنده تنها راه دسترسی ما به نیت خداوند برای برقراری ارتباط با ماست نشان می‌دهد. و در نهایت، به نوعی با مورد اول مرتبط است، اما در نهایت، برخی می‌گویند استدلال‌های مخالف، خود-نابودگر هستند. یعنی کسانی که استدلال می‌کنند نمی‌توان نیت نویسنده را دانست یا نیت نویسنده غیرضروری یا نامربوط است، قصد دارند مقالات و کتاب‌هایشان در این مورد فهمیده شود.

بنابراین، تلاش برای استدلال در مورد اینکه نمی‌توان نیت نویسنده را فهمید، فرض را بر این می‌گذارد که دیگری که مقاله من را می‌خوانند، نیت من برای انتقال آن را درک خواهند کرد. بنابراین بر اساس این، نتیجه این است که هدف تفسیر، بازیابی معنای مورد نظر نویسنده است. نویسنده سعی در انتقال چه چیزی داشته است؟ و معمولاً از طریق به کارگیری اصول صحیح تفسیر، با نگاه به پیشینه تاریخی، زمینه وسیع‌تر، معنای کلمات و غیره، در آن دوره زمانی، همه اینها، و آنچه می‌توانیم در مورد نویسنده و خوانندگان‌شان بدانیم، همه اینها به دستیابی به بازسازی معقولی از نیت نویسنده کمک خواهد کرد.

اما با این اوصاف، سوال بعدی که باید پرسید این است که چرا برخی نیت نویسنده را رد کرده‌اند؟ و آیا نیت نویسنده هنوز هم هدف معتبری برای تفسیر است؟ در جلسه بعدی به این سوالات خواهیم پرداخت.